

## بسم الله الرحمن الرحيم

صلح امام مجتبی علیه السلام؛ انگیزه‌ها و پیامدها

تلاشهای پیش از صلح

### ۱. تشکیل شورای براندازی از سوی معاویه

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام سخنرانی پرشوری ایراد کرد. مردم در حالی که می‌گریستند، به سخنانش گوش می‌دادند. پس از پایان سخنرانی امام، عبدالله بن عباس برخاست و گفت: «مردم! این فرزند پیامبرتان و جانشین امامتان است. پس با او بیعت کنید.»

سپس خود جلو آمد و دست امام را در دست فشرد. [۱] مردم نیز به پیروی از او با امام هم پیمان شدند. آن روز، بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری بود. [۲] معاویه از ماجرای بیعت آگاهی یافت، برای اینکه تلاشهایش در به دست گرفتن قدرت، هدر نرود، خیلی زود وارد عمل شد. از این رو، مشاوران سیاسی خود مانند عمروعاص و قیس بن اشعث را حاضر کرد تا برای سست کردن پایه‌های خلافت امام حسن

علیه السلام تصمیم بگیرند؛ خلافتی که حتی یک هفته از روی کار آمدن آن نمی گذشت. آنها به این نتیجه رسیدند که اگر خلافت امام را از میان نبرند، همواره در نگرانی و ناامیدی خواهند بود. [۳] معاویه همواره یک خط مشی سیاسی را پی می گرفت. خط مشی سیاسی معاویه همیشه پیرو این سه اصل فریبکارانه بود: تطمیع، تهدید، شکنجه.

او در راستای سیاست های فریبکارانه خود به تناسب از هر سه روش سود می جست. نخست فرد مقابل را با وعده های توخالی و یا گاه واقعی به طمع و امید داشت. اگر نتیجه نمی داد، با استفاده از قدرت و نفوذش او را از عاقبت کارش می ترسانید و اگر باز هم نتیجه ای نمی گرفت، با زور شکنجه او را از سر راه خود کنار می زد.

نکته مهم در اینجا این است که بیشتر کسانی که دستخوش این سیاست بازی قرار می گرفتند، در همان مرحله اول فریفته معاویه می شدند. شاید به جرأت بتوان گفت که او تمامی سیاستهایش را با بهره گیری از همان روش اول به انجام رسانید و بدون نیاز به زور و شیوه های دیگر، سیاست های شیطانی اش را به کرسی می نشاند.

او برای پیش برد سیاست تطمیع خود، باید فضایی مناسب دست و پا می کرد تا بتواند به راحتی مهره های مورد نظر را خریداری کرده و به سوی خود بکشد. او باید امام را فردی ناکار آمد در خلافت، سست اراده و

صلح جو یا رفاه طلب معرفی می کرد تا بتواند از آب گل آلود، ماهی بگیرد. از همین رو، هجوم تبلیغاتی گسترده ای را علیه ایشان آغاز کرد. او افرادی را نزد مردم عراق می فرستاد تا با اغتشاش و شایعه پراکنی، افکار عمومی را مشوش ساخته و زمینه های آشوب را آماده سازند.

## ۲. نامه نگاریهای دو جانبه

با دستگیری جاسوسان معاویه که مأموریت شایعه پراکنی و آشوبگری در بافت عمومی جامعه اسلامی را داشتند، امام حسن علیه السلام برای معاویه نامه ای فرستاد تا او را از شکست نقشه های پلیدش آگاه سازد. امام نوشت:

«تو پنهانی افرادی را به کوفه و بصره فرستادی تا برای تو جاسوسی کنند. گویا خواستار جنگ هستی. تردیدی نیست که جنگ واقع خواهد شد. پس منتظر جنگ باش که اگر خدا بخواهد، درخواهد گرفت. به من خبر رسیده است که تو از مرگ بزرگ مردی (علی علیه السلام) خشنود شده ای؛ در حالی که هیچ عاقل و اندیشمندی از آن خشنود نیست و...».

در پایان دو بیت شعر بدین مضمون برای او نوشت:

«به کسی که برخلاف همه فکر می کند و دیگر اندیش است، بگو مانند

دیگران برای رفتن آماده باش که رفتن تو نیز نزدیک است.» [۴]

معاویه نیز برای امام نامه ای فرستاد و در آن انگیزه های جنگ طلبانه خود را بیشتر بروز داد. معاویه در این نامه نوشت:

«خدای بی همتا را می ستایم که دشمن شما و کشندگان خلیفه عثمان است؛ همان پروردگاری که با عنایت خویش، مردی از بندگان خود را برانگیخت تا علی بن ابیطالب را غافلگیر کرده و بکشد و یاران او پراکنده گردند که از طرف سرکردگانشان نامه هایی به دستم رسیده است که از من برای خود و قبیله شان امان خواسته‌اند. به همین جهت، به محض دریافت نامه من، با لشکرت و هرچه برای جنگ با من آماده کرده ای آماده جنگ باش...» [۵]

او در این نامه با چهره ای حق به جانب و مظلوم نما، در درجه اول امام را از قاتلان عثمان قلمداد می کند و در درجه دوم او را آغازگر جنگ و تجاوزگر معرفی می کند تا بتواند همه توطئه های خود را توجیه کند و آن را حرکتی شایسته در مقابل جنگ طلبی امام بشناساند.

ولی از آنجا که امامان معصوم هرگز آغازگر جنگ نبوده اند، امام مجتبی علیه السلام نیز درصدد خیرخواهی بیشتر برآمده و برای جلوگیری از کشتار مسلمانان و اتمام حجت، نامه ای به معاویه فرستاد و پس از ستایش الهی، نوشت:

«ای معاویه! به راستی جای شگفتی است که تو به چنین کاری دست زده ای که به هیچ گونه شایستگی آن را نداری؛ نه به فضیلتی در دین معروف هستی و نه در اسلام پیشینه ای درخشان داری.»

تو فرزند کسانی هستی که در جنگ احزاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله به دشمنی برخاستند. تو پسر پلیدترین فرد قریش نسبت به پیامبر هستی. بدان که خدا تو را ناامید خواهد کرد و به زودی به سویش باز می گردی. آنگاه خواهی دانست که فرجام نیکوی آن سرا از آن که خواهد بود. به خدا سوگند، به زودی با پروردگارت دیدار می کنی و به سزای کردار زشت خود دچار خواهی شد و خداوند هیچ گاه به بندگانش ستم نخواهد کرد. پس از در گذشت پدرم علی علیه السلام، مسلمانان امر خلافت را پس از او به من واگذار کردند و من از خدا می خواهم که در این دنیای زود گذر چیزی را که سبب کاستی نعمتهای آخرتش گردد به ما ندهد و از آنچه بر ما عنایت کرده نکاهد.

اینکه من به تو نامه نگاشته ام، تنها به سبب این بود که میان خود و خدایم عذری داشته باشم. این را بدان که اگر از مخالفت با من دست برداری، بهره معنوی بزرگی خواهی برد و مصلحت مسلمانان رعایت خواهد شد. از این رو، به تو پیشنهاد می کنم که بیش از این بر باطل پا فشاری نکن و از آن دست بردار و مانند دیگر مردم که با من بیعت کرده اند، تو نیز بیعت

کن؛ زیرا تو خود می دانی که من به امر خلافت شایسته تر از تو هستم. از خدا بترس و ستم کاری را رها کن و خون مسلمانان را بدین وسیله پاس بدار. راه مسالمت آمیز پیش گیر و سر تسلیم فرود آر و درباره خلافت با کسی که شایسته آن و از تو سزاوارتر است، ستیزه مجوی تا خدا آتش جنگ و اختلاف را فرو نشاند. اگر هم در خودسری و جنگ طلبی خود سرسازش نداری، ناچار با مسلمانان و لشکر انبوه به سوی تو خواهیم آمد و با تو پیکار خواهیم کرد تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین داوران است.» [۶]

در نامه امام حسن علیه السلام انگیزه ای جز خیرخواهی و اتمام حجت به چشم نمی خورد. برای اینکه معاویه رویه خود را تغییر دهد و راه درست در پیش گیرد، لازم بود تا امام همه مطالب را به روشنی بیان می داشت. معاویه با بیشرمی، پاسخ نامه امام را این گونه داد:

«سیاستمداری و تجربه من در خلافت بیش تر است. این تویی که باید از من پیروی کنی. پس به فرمان من در آی تا من هم خلافت را پس از خود به تو واگذار کنم. از این گذشته، هر چه در خزانه عراق یافت می شود را به تو می دهم. آنها را بردار و به هر جا که می خواهی برو. اجازه نخواهم داد که کسی بر تو حکومت کند و کارها نیز بدون دستور

تو اجرا نخواهد شد. البته کارهایی که منظور در آن، اطاعت خدا باشد، برابر خواست شما انجام می‌گیرد.» [۷]

روشن است که معاویه با بی‌شرمی تمام، خود را بالاتر از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست که فریبکاری را مایه برتری خود بر امام می‌پنداشت. از این رو، دوباره همان سیاست‌های کهنه‌اش را که پیش‌تر در جریان‌های مختلف مانند جنگ صفین در مورد امام علی و یارانش آزموده بود، به کار گرفت و به امام حسن نیز وعده ولی‌عهدی خود را داد و بهای کناره‌گیری امام از خلافت را نیز از خزانه بیت المال عراق و از جیره مسلمانان پرداخت. با همه این بی‌شرمی‌های معاویه، امام حسن بار دیگر فروتنی کرد و پاسخ او را برخلاف میل خود و تنها برای اتمام حجتی دیگر، چنین نگاشت:

«چون ستمکاری و زورگویی تو را دیدم، آن را لایق پاسخ ندانستم و به خدا پناه می‌برم. بیا و از راستی و درستی پیروی کن که من اهل آنم.» [۸]

این آخرین نامه امام به معاویه پیش از لشکرکشی بود.

### ۳. آماده‌سازی سپاه برای جنگ با معاویه

پس از نامه نگاری‌های امام و معاویه، هر دو طرف تصمیم به رویارویی نظامی با یکدیگر گرفتند. امام برای تقویت روحیه نظامی سپاهش، برای

آنان سخنرانی کرد؛ در حالی که نبود روحیه پیکارگری و دفاع از حق را در چشمان آنان می دید. سپاه امام در میدان نُخَيْلَه گرد هم آمد و تا دیر عبدالرحمن پیشروی کرد. لشکری انبوه با ساز و برگ کامل گردهم آمده بود. امام به عبیدالله بن عباس فرمود:

«ای پسر عمو! من دوازده هزار نفر از جنگجویان و قاریان شهر را با تو همراه می سازم؛ مردانی که هر کدام با گروهی از دشمن برابری می کنند. با آنان همراه شو و نسبت به آنها نرمش نشان ده و فروتنی کن و آنان را به خود نزدیک گردان؛ زیرا آنها باقی مانده افراد مورد اطمینان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. همچنان از کرانه رود فرات حرکت کنید تا به سپاه معاویه برسی. هر جا به او برخوردی، جلوی او را بگیر تا من به شما برسم. اگر با آنها برخورد کردی تو شروع به جنگ مکن، ولی اگر او جنگ را آغازید، با او بجنگ. اگر برایت اتفاقی افتاد، قیس بن سعد را جانشین خود کن و پس از او نیز سعید بن قیس جانشینی را بر عهده گیرد.» [۹]

عبیدالله بن عباس به همراه لشکر خود حرکت کرد و با معاویه روبه رو شد و میانشان درگیری رخ داد و او توانست نیروهای معاویه را به عقب نشینی وادار کند.

#### ۴. بستر سازی صلح از سوی معاویه

معاویه با ارزیابی توان بالای نظامی امام و ناتوانی خود، به نیرنگی کثیف دست زد و پیروزی خود را در صلح انگاشت، ولی جنگ شروع شده بود و او باید می کوشید تا زمینه را برای صلح فراهم سازد. او باید صلح را به امام تحمیل می کرد؛ زیرا می دانست امام از انگیزه های شیطانی اش باخبر است. از سوی دیگر، معاویه به خوبی از تزلزل روحیه لشکر امام و انگیزه های دنیایی برخی از آنان برای شرکت در جنگ آگاهی داشت. بنابراین، از این سستی و ناتوانی یاران امام سود جست و تحریک و فریب آنان را راهکار اصلی شکست دادن سپاه امام دانست.

از این رو، به فرماندهان سپاه امام نامه نوشت و سیاست های شیطانی اش را درباره آنان به کار گرفت. البته بعضی پذیرفتند، ولی عیدالله بن عباس لغزش نشان داد و فریب خورد. معاویه به او نوشته بود که امام صلح کرده است و بهتر است او نیز دست از جنگ بکشد و فرمانبردار باشد. همچنین به او هزار هزار درهم (یک میلیون درهم) پیشنهاد داده و نیمی از آن را نیز پیشاپیش به او پرداخت کرده بود. او نیز نیمه شب خیمه گاه خود را ترک کرد و به سوی اردوی معاویه گریخت. [۱۰] هنگامی که خبر پناهنده شدن عیدالله بن عباس پیچید، در لشکر آشفتگی پدید آمد؛ این در حالی بود که امام هنوز به اردوگاه خود نرسیده بود.

معاویه نیز از فرصت استفاده کرد و بر این آشفتگی بیشتر دامن زد تا پیش از رسیدن امام کار را یکسره کند. او افرادی را به لشکرگاه امام فرستاد که می گفتند: ای مردم این عییدالله بن عباس امیر شماست که به معاویه پیوسته و پناهنده شده است و این هم حسن بن علی است که صلح کرده است. پس خود را به کشتن ندهید [۱۱].

بدین ترتیب، با شایعه پراکنی در نبود امام، زمینه را برای صلح آماده ساختند. از سوی دیگر، معاویه گروهی را برای مذاکره با امام به مدائن فرستاد تا درباره پاره ای از موضوعات به جز صلح با امام گفتگو و تبادل نظر کنند، ولی وقتی که از خیمه امام بیرون آمدند و به سوی قرارگاه خویش به راه افتادند، بلند بلند به گونه ای که مردم می شنیدند به همدیگر می گفتند:

«خدا را شکر که امام صلح را پذیرفت و خدا به وسیله فرزند رسولش، خون بی گناهان را حفظ کرد.» [۱۲]

این دروغ پردازیهها و شایعه پراکنی ها، هم لشکر امام را از هم گسیخت و هم خشم اطرافیان امام را برانگیخت. آنان با شمشیرهای برهنه به خیمه امام ریختند. سجاده نماز را از زیر پای حضرت کشیدند و وسایل امام را غارت کردند. شماری از یاران راستین امام به دفاع برخاستند و امام را بر اسب خود سوار کردند و از معرکه دور نمودند. [۱۳] اوضاع و شرایط

چنان مبهم و آشفته بود که امام ترجیح داد در فرصتی مناسب تر به روشن کردن موضع خود پردازد.

## بررسی عوامل صلح

عوامل زیادی در صلح امام حسن علیه السلام با معاویه نقش داشت که برخی از آن شفاف و بعضی دیگر پیچیده بود. در اینجا به بررسی برخی عوامل می-پردازیم:

### ۱. فریبکاری معاویه

چنانچه دیدیم معاویه در دوران زمامداری اش پیوسته می کوشید با سیاست های عوام فریبانه، واقعیت ها را دیگر گونه جلوه دهد و از ابزارهای پیچیده ای بهره برد. او با شایعه پراکنی، دروغ پردازی، تطمیع فرماندهان نظامی و سیاسی، معرفی چهره ای مذهبی و شریعت دوست از خود، و ده ها راهکار دیگر فضا را کاملا مبهم و تیره کرد.

در جریان صلح، او نه تنها به خریدن عبیدالله بن عباس بسنده نکرد، بلکه از خود او برای جلب دیگر افراد بهره گرفت و گروه زیادی از سپاهیان امام را توسط او از لشکر جدا کرد.

گفتنی است فریبکاری دشمن را نمی توان عامل مستقل در شکست یک لشکر دانست؛ اگر در سپاهی، عناصر ساده لوح، دنیا دوست و سست

عقیده باشند، فریبکاری دشمن می تواند کار آمد گردد و زمینه های شکست را فراهم آورد. وقتی امام حسن علیه السلام مجبور به صلح شد با بینشی ژرف و عملکردی روشن بینانه، صلح را پذیرفت تا توطئه دشمن را خستی سازد و اندک مسلمانان واقعی را که در کنار او مانده بودند، در امان بدارد.

## ۲. بی وفایی و دنیازدگی سپاهیان امام حسن علیه السلام

درگیری ها و جنگ های طولانی ای که در زمان علی علیه السلام با گروه های مختلف در گرفته بود، نوعی خستگی از جنگ و بی علافگی به دفاع از حق و حقیقت در میان سپاهیان امام بر جای گذاشته بود. همچنانکه علی علیه السلام در دوران خلافت خود نیز با این مشکل رو به رو بود و به سختی مردم را به دفاع از حق و ایستادگی در برابر مهاجمان ترغیب می کرد. به گونه ای که می فرمود:

«ملتها صلح می کنند در حالی که از ستم زمامدارانشان در وحشت اند، ولی من صلح می کنم در حالی که از ستم یاران خودم در وحشتم. شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، به پای برنخاستید. حقیقت را به گوش شما خواندم، ولی نشنیدید. شما را به مبارزه با سرکشان ترغیب کردم، هنوز سخنانم پایان نیافته، مانند قوم «سبأ»، پراکنده شدید و در لباس اندرز

و پند، همدیگر را فریب دادید تا مبدا سخنانم در شما اثر کند... رهبرتان از خدا اطاعت می کند، شما با او مخالفت می کنید، ولی رهبر شامیان معاویه از خدا نافرمانی می کند و از او فرمانبردارید. به خدا سوگند، دوست دارم معاویه شما را با افراد خودش مبادله کند و مثل مبادله دینار با درهم، ده نفر از شما را برابر یکی از افراد خودش به من بدهد.» [۱۴]

این خط رفاه طلبی و آسایش پرستی، در زمان خلافت علی علیه السلام نیز بود و اکنون امام مجتبی علیه السلام با افرادی به جنگ معاویه رفته بود که سرزنشهای علی علیه السلام به راهشان نیاورده بود. براین اساس، همین روحیه ذلت پذیری، امام را با بحران پذیرش صلح روبه رو ساخت. امام با شناختی که از اطرافیان و روحیه آنان داشت، کوشید تا باز هم با نصیحت آنان را به مبارزه تشویق کند. بر این اساس، این گونه با آنان سخن گفت:

«هیچ چیز نمی تواند ما را از رویارویی با سپاه شام باز دارد. ما در گذشته، با تکیه بر پشتوانه استقامت شما با شامیان وارد جنگ شدیم، ولی امروز شایعه پراکنی های بیهوده و کینه توزی ها، استقامت شما را از میان برده و لب به شکوه گشوده اید. وقتی به جنگ صفین می رفتیم، دین را بر دنیا برگزیده بودید، ولی امروز منافع خود را لحاظ می کنید. ما همانیم که در گذشته بودیم، ولی شما مانند گذشته وفادار نیستید.

شماری از شما بستگان خود را در جنگ صفین و برخی دیگر نیز در نهروان از دست دادند. گروهی بر آنها اشک می ریزید. عده ای هم خون بهای آنها را می خواهید. دیگران هم از دستوره‌های من سرپیچی می کنند. معاویه به ما پیشنهادی دور از انصاف داده است که با هدف ما و عزت اسلامی ما منافات دارد. حال اگر برای کشته شدن در راه خدا آماده اید برخیزید و با شمشیر پاسخ او را بدهید، ولی اگر خواستار آسایش و رفاه هستید بگویند تا صلح را بپذیرم.»

سخن امام پایان نیافته بود که همه سپاهیان فریاد زدند: «زندگی! زندگی!» [۱۵]

امام با دیدن سستی سپاهش، به ناچار صلح را پذیرفت. گذشته از اینکه شماری از آنان نیز پیش تر با نامه نگاری هایشان با معاویه به استقبال صلح رفته بودند. حتی برخی نیز آمادگی خود را برای تسلیم امام به معاویه و یا ترور او اعلام کرده بودند. از این رو، وقتی از امام علت صلح را می پرسیدند، پاسخ داد:

«به خدا اگر با معاویه می جنگیدم، مرا دست بسته به او تحویل می دادند.» [۱۶]

۳. انگیزه های مختلف در سپاهیان امام حسن علیه السلام

چنانچه در سخنرانی امام نیز به چشم می خورد، افرادی با انگیزه های مختلف در سپاه ایشان گرد آمده بودند و سپاه امام در هدف خود یکپارچه نبود. دسته ای از آنان در اثر اندیشه های انحرافی خوارج برای دستیابی به معاویه و قتل او صف آراسته بودند؛ زیرا پس از قتل علی علیه السلام هدف بعدیشان معاویه بود. همچنان که ابن ملجم نیز بر آن اعتراف کرده است. [۱۷] گروهی در راستای تعصبات قبیله ای و برخی دیگر نیز به طمع غنیمت های جنگی آمده بودند. این گوناگونی و اختلاف انگیزه ها، سبب شده بود که فرمانبرداری لازم را از امام به عمل نیاورند.

### اهداف و انگیزه های امام حسن علیه السلام از پذیرش صلح

افزون بر عواملی که سبب تحمیل صلح به امام بر شمرده شد، می توان به این جریان از نگاه امام مجتبی علیه السلام نیز نگریست. امام حسن علیه السلام با در نظر گرفتن موارد زیر دست به صلح زدند:

#### ۱. خطر تهاجم خارجی

حمله رومیان خطر جدی و بزرگی بود که همواره سرزمین مسلمانان را تهدید می کرد. آنها از آغاز ظهور اسلام ضربه های مهلکی از مسلمانان خورده بودند و همواره در پی فرصتی مناسب می گشتند تا تهاجمی تلافی جویانه را آغاز کنند. با انتشار خبر بروز فتنه های داخلی در کشور

اسلامی، آنها به سرعت واکنش نشان دادند و برای عملی کردن آرمان سلطه گرانه خود لشکرکشی کردند؛ ولی صلح امام سبب دفع این خطر بزرگ گردید. [۱۸] زیرا هدف اصلی امام حفظ نظام اسلامی در سطح کلان بود؛ نه استحکام خلافت خود.

## ۲. رعایت مصلحت عمومی

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و پیشوایان دین این بود که هیچ گاه آغازگر جنگ نبودند و تا حمله ای صورت نمی گرفت، دست به شمشیر نمی بردند. بر این اساس، همواره حجت را تمام می کردند و تا جایی که امکان داشت می کوشیدند که با نصیحت و خیرخواهی از خونریزی جلوگیری کنند و در صورت ناامیدی از حق گرای دشمن، به جنگ دست می زدند.

امام مجتبی علیه السلام از جنگ و پیکار و بذل جان خویش در راه خدا دریغ نمی ورزید. او کانون شجاعت و ستم ستیزی بود، ولی افکار عمومی جامعه، پذیرای روحیه بلند او نبود. او از حق خود گذشت تا مبادا در آن دوره حساس زمانی، گزندى به اسلام و جامعه مسلمانان وارد شود. وی با در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی، و برای جلوگیری از چند

دستگی و حفظ ارکان نظام اسلامی، خود را کنار کشید و صلح کرد. زیرا او دشمن خود را به خوبی می شناخت و می دانست که جنگ با او نیز سبب جلوگیری از سرپیچی او نخواهد شد. جنگ تنها عرصه را بر امام تنگ می کرد. امام به خوبی می دانست که با ادامه دادن جنگ نابرابر، اسلام دوام چندانی نخواهد آورد. امام دوران خلافت پدرش را به خوبی در نظر داشت و دشمن حيله گر را كاملا می شناخت که چگونه برای رسیدن به قدرت، به هر جنایتی دست می زند و چون روزبه روز از شمار مسلمانان راستین کاسته می شد، خطری سخت تر از دوران خلافت علی علیه السلام اسلام را تهدید می کرد؛ زیرا برای مثال، عبیدالله بن عباس در زمان امیرالمؤمنین چهره درخشانی از خود نشان داده بود. او از فرمانداران علی علیه السلام و افراد مطمئن آن زمان به شمار می رفت و علی علیه السلام او را به فرمانداری یمن گمارده بود، ولی یک شب بیش تر در اردوگاه امام حسن علیه السلام دوام نیاورد.

امام برای خنثی کردن توطئه های معاویه که هر روز خطرناک تر می شد، کنار رفت. خون مسلمانان بی گناه برای او بیش تر از خلافت بر آنها ارزش داشت. از این رو، به صلح تن در داد. خود بارها می فرمود:

«من جنگ را تنها به خاطر رضایت خدا و حفظ خون مسلمانان رها

### ۳. حفظ جایگاه امامت

معاویه به تلاش گسترده ای برای تخریب چهره امامان معصوم دست یازیده بود. او تمام توان خود را برای شوراندن مردم و تشویش فضای سیاسی علیه امام به کار می گرفت. او می خواست داغ ننگی را که سالهای سال بر پیشانی خاندان امیه خورده بود، پاک کند و شکل زیننده ای به حکومت خود دهد و تمام آن خفتها و خواریها را متوجه امام مجتبی علیه السلام گرداند و خود را برای مردم، محبوبتر جلوه دهد. زمینه های چنین فتنه ای را نیز پیش تر در میان سپاه امام آماده کرده بود. امام فتنه انگیزی های او را به چشم می دید، ولی مردم درک نمی کردند که معاویه چگونه شخصیت امام را زیر سؤال می برد. او هنگامی که به دست افراد سپاهش زخم خورد، در این باره فرمود:

«به خدا من معاویه را به این مردم ترجیح می دهم؛ زیرا خیال کرده اند که شیعه و پیرو من هستند، ولی نقشه قتل مرا می کشند. اثاثیه مرا به غارت می برند و مالم را می دزدند. به خدا اگر من از معاویه پیمانی برای حفظ جانم بگیرم، بسیار بهتر است که در میان یاران خودم در امان نباشم. بسیار بهتر از این است که اینان که خود را پیرو من می پندارند مرا بکشند و خانواده ام را به اسیری برند. به خدا اگر با معاویه می جنگیدم، همینان

دست و گردنم را بسته و به معاویه تسلیم می کردند. به خدا اگر من با او صلح کنم، جایگاهم محترم شمرده شده و عزیز می مانم؛ ولی اگر بجنگم یا مرا به خواری اسیر می کند و یا با منت گذاردن آزاد می کند که تا قیامت این داغ ننگ از پیشانی بنی هاشم پاک نخواهد شد؛ خوار می گردیم و معاویه و دودمانش تا ابد بر زنده و مرده ما منت خواهند گذاشت.» [۲۰]

پس باید دانست که امام افقی را می دید که هیچ یک از یارانش آن را نمی دیدند. آنان نگرشی سطحی به جریان داشتند.

#### ۴. سکوت تا بلوغ سیاسی

گاه گذشت زمان آموزگار خوبی برای وجدانهای خواب آلوده است که با عافیت طلبی روزگار می گذرانند و تازیانه بی وفایی را نچشیده اند و همواره گردش روزگار را برکام مراد می انگارند؛ به سان کودکی لجوج که از سختی آموزش می گریزد و لذت بازی را برمی گزیند و تنها آن روز می فهمد که دیگر پشیمانی سودی نمی بخشد.

اندرزهای امام نه در معاویه اثر می کرد و نه در دل مردم، تا از او پیروی کنند. امام وقتی افکار عمومی را برای پذیرش جنگ آماده نمی بیند و اسلام عزیز را در معرض آسیب های گوناگون می یابد، صلح می کند و

مبارزه را به گونه ای دیگر آغاز می کند. او می خواست با کمک مسلمانان، اسلام را از خطر نجات دهد، ولی با پشت کردن آنان و شانه خالی کردن از زیر بار جنگ، به ناچار خود به تنهایی بار تمام مسئولیت ها را بر دوش گرفت و به آنان فرصت داد تا فردا به چشم خویش عاقبت غفلت امروزشان را ببینند تا در آینده با عزمی راسخ تر و اراده ای جدی تر برای حق از دست رفته بپاخیزند.

آنچه بر امام در آن مقطع حساس زمانی تکلیف بود، یاد آوری فردایی سخت برای جامعه نافرمان بود که عافیت می طلیدند. تمامی این لجاجتها در جهتی سامان می گرفت که امام بر حق مردم در خانه تنها بماند و درنده ای سیری ناپذیر بر آنان حکومت کند. هم چنانکه اعمال فشار، تهدید و شکنجه از همان روزهای آغازین حکومت معاویه بر مردم کوفه و بصره که علیه او قد علم کرده بودند آغاز شد. نامشان از دفتر بیت المال حذف گردید. شهادت دادنشان پذیرفته نشد، دارایشان به تاراج رفت و خانه هایشان ویران شد. [۲۱] همه اینها کفاره لحظه ای غفلت و آسایش خواهی بود.

امام هیچ سیاستی را در آن شرایط آشفته برتر از صلح نمی یافت. تنها به آنان فرصت داد تا نتیجه نادانی و رفاه طلبیشان را ببینند. امام تنها در این باره به شیعیانش فرمود:

«شما شیعیان من هستید. اگر من در پی ریاست و دنیا پرستی بودم، معاویه هرگز اینگونه بر من پیشی نمی‌گرفت، ولی من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. آنچه روا داشتم، تنها برای جلوگیری از خونریزی و حفظ جان شما بود. پس حال که این گونه شد، به امر خدای خود راضی و در برابر دستور او تسلیم باشید. حال به خانه‌هایتان بروید و آسایش یابید.» [۲۲]

---

### پی نوشت:

[۱]. كشف الغمّة فی معرفة الائمّة، علی بن عیسی الاربلی، ج ۲، ص ۱۵۶.

[۲]. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغہ، ج ۱۶، ص ۳۰.

[۳]. همان، ص ۳۲.

[۴]. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج الإصبهانی، ص ۴۴.

[۵]. همان، ص ۵۹.

[۶]. همان، ص ۶۷.

[۷]. همان، ص ۶۹.

[۸]. همان، ص ۷۰.

[۹]. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ج ۲، ص ۱۹۰.

[۱۰]. همان، ج ۲، ص ۱۹۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۹.

- [١١]. مقاتل الطالبين، ص ٥٨.
- [١٢]. تاريخ اليعقوبي، ج ٢، ص ١٩١.
- [١٣]. همان، ص ١٩٢.
- [١٤]. نهج البلاغه، خطبه ٩٧.
- [١٥]. بحار الانوار، محمد باقر المجلسي، ج ٤٤، ص ٢١.
- [١٦]. همان.
- [١٧]. همان، ج ٤٣، ص ٣٠٢.
- [١٨]. تاريخ اليعقوبي، ج ٢، ص ٢٠٨.
- [١٩]. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٢٥.
- [٢٠]. الاحتجاج، احمد بن علي بن ابي طالب الطبرسي، ص ١٤٨.
- [٢١]. شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ٤٣.
- [٢٢]. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٢٨.